

«قصص الانبياء» نابی بوشنجی

(نامه فکری سلجوقی به ایرج افشار)

[بدون تاریخ]

[...] فدایت شوم،^۱ راستی در این روزها نسخه‌ای از «قصص الانبياء» که ظاهراً همان قصص نابی هروی باشد به دست آمده و اینک چند سطری از آن پیشکش حضور می‌شود تا به سبک انشای آن غور فرمایند، و همچنین چند سال قبل ورقی چند از یک «قصص الانبياء» که ظاهراً بسیار قدیم و انشای نهصد و چند سال قبل بود به دوست ارجمند دانشمند آقای [مهدی] بیانی هدیه نموده بودم. این چند سطر اگر به نسخه‌اشان نیز مقابله شود بهتر خواهد بود. (راستی به خدا که من نزد حضرت بیانی سخت شرمندهم که از آن خجالت مدتهاست که جرأت خط نوشتن به آن عزیز ندارم، عرض سلام و اظهار ارادت دیرین مرا از زبان مبارک شما خواهند پذیرفت و مرا عفو خواهند فرمود).

اینک نقل سطری چند از قصص انبياء از قصه یوسف - علیه السلام:

«چنین آمده است که چون یعقوب - علیه السلام - در رسید هر چه علمها بود و مانند اینها همه بست شدند، یعقوب - علیه السلام - بخندید و یوسف - علیه السلام - بگریست. از اینجا گفته‌اند اهل اشارت که در محبت هر وقت که عاشق بخندد معشوق بگرید و گاهی که معشوق بخندد عاشق بگرید. بس یعقوب - علیه السلام - از آن خندید که یوسف - علیه السلام - بگریست و یعقوب - علیه السلام - گفت من بسیار گریستم که یوسف خندد. امروز او می‌گرید تا من می‌خندم. بس یعقوب - علیه السلام - بدان کوشک که یوسف - علیه السلام - ساخته بود فرود آمد و همه کارها راست شد. آنکاه یوسف - علیه السلام - بر تخت نشست و بدر را و خاله را بخواند. بیامدند و بر تخت بنشستند و همه مر خدای را شکر کردند و سجده کردند. شکر آن راکه همه را خدای تعالی به یک جای رسانید بجهت یوسف - علیه السلام».

گمان می‌کنم که این جز از نسخه دانشمند بیانی باشد و این همان «قصص نابی» خواهد بود که منهاج سراج از آن استفاده نموده.

و این کتاب بعد از وفات پیغمبر به ذکر خلفا و ذکر معاویه ابی سفیان و جنگ صفین و خلافت یزید پلید و شهادت حضرت سیدالشهداء و بعد قصه حجّاج بن یوسف را مختصراً تا وفات او نوشته و به این چند کلمه و این سه بیت کتاب را خاتمه داده:

«کویند جون بمر د هیچ کس نیامد که او را دفن کنند. کنیزکی داشت، جون آن حال بدید بر بام برآمد و این جند بیت بگفت:

اليوم يرحمنا من كان يؤ[م]نا اليوم يبيع من كانوا انا تبعاً
اليوم نخضع الاقوام كلهم اليوم يرفع مناً الحزن والجر...
الله بر كريم ماجد صمدا لوشاء يغفر الحجاج ماص...

عاشقانه
تتم الكتاب قصص الانبياء - عليهم السلام - على يد العبد الضعيف [النحيف] ف الراجي الى رحمة الله الغني

محمود بن اسمعيل منيراً في اواسط ربيع الاول سنة اثنا اربعين و ثمان [ثمان]ه، اللهم اغفر لصاحبه و لكاتبه و لقاريه و لمن نظر فيه و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات برحمتك يا ارحم الراحمين، آمين رب العالمين.
غريقت رحمت يزدان کسی باد که کاتب را بالحمدی کند یاد»

خدا پروردگار که صاحب کتاب

^۱ نامه بهارستان: چون در شماره پیشین (دفتر ۱۳-۱۴: ۱۷۷-۱۸۸) مقاله‌ای از استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی درباره «قصص الانبياء نابی»، با عنوان «یک متن کزّامی کم‌رنگ شده» به چاپ رسیده بود، پس مناسب دیده شد که این نامه دوباره با اصلاحاتی تجدید چاپ شود.
درین تجدید چاپ همان رسم الخطی نقل می‌شود که در اصل نامه مرحوم فکری سلجوقی نوشته شده است. (۱.۱).

(به خطی دیگر از خط متن کتاب جلی تر ولی به همان شیوه خط نسخ قدیم): صاحبه و مالکه شاهین بن حسن رومی.

در آخر کتاب رساله دیگری است و چند ورق بیش نیست و اوراق آن نیز جایجا شده و ظاهراً نام این رساله «قصص قرآن» است و از اینجا آغاز می شود که اول کتاب افتاده:

«و اصل مذکری و بند دادن این ست و خلق را به خدای تعالی خواندن اولی تر، و ما جمع کردیم قصه‌ها که در قرآن است صدوشانزده قصه است و از باری تعالی توفیق خواهیم بتمامی این».

و بعد چگونگی جمع قرآن بوسیله حضرت عثمان خلیفه و آوردن قرآن ابن ابی کعب و نسخه گرفتن و ندا در دادن که هرکه از قرآن چیزی دارد نوشته یا حفظ بیاورد، و بعد نام سوره‌هایی که آوردند و بعد عدد سورت‌های و عدد آیتها و کلمه‌های قرآن و عدد حروف:

«و اما عدد حرفه‌ها قرآن سیصد هزار و بیست هزار و سه هزار و سیصد و نود حرف است. اکنون آغاز کنیم تفسیر الحمد لله الی آخره. اما بدان که این سوره را فاتحه کتاب گویند و سبع المثانی گویند».

پس بیست و هشت مسئله که جهودان از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - پرسیدند و جواب آنها، که از آن جمله سؤ‌الهای داود از فرزندان و جواب گفتن یک یک را سلیمان نبی.

و بعد دو سه ورق در مذمت خمر و خمار و احادیث وارده در آن باره، اما همه به فارسی و در آخر عین حدیث در منع و مذمت خمر (یک حدیث)، و در آخر «صدق رسول الله للشیخ المحقق رکن‌الدین [کذا] علاء‌الدوله سمنانی نور قبره

اشکال طریقت نشود حل به سؤال نه نیز به دریافتن نعمت و مال

تا جان نکنی ره نروی پنجه سال از قال ترا ره نمایند به حال

الفقیر و الحقیق...» (و ظاهراً همان محمود بن اسمعیل کاتب قصص).

اوراق این رساله پریشان و موریانه خورده و وصالی شده و ظاهراً افتادگی بسیار دارد، زیرا که بسیار وعده می دهد که شرح آن بیاید، اما در اوراق به نظر نمی رسد. مانند این: «پرسیدند که اول که بود که موی روی او سفید گشت؟ مهتر - علیه السلام - (مراد سلیمان است) فرمود که ابراهیم بود، و این قصه نیز گفته آید».

راستی از اول قصص الانبیاء افتادگی دارد و از قصه هود پیغمبر شروع متن هداست و امید که در این نسخه اگر آشنایی داشته باشند و یا سراغی از آن دارند به من ابلاغ فرمایند و بر من منت نهند. از خدا به آن عزیز یگانه و دانشمند بزرگوار توفیق می خواهیم، ارادتمند و به امید دیدار [۲]...

فکری سلجوقی

[مأخذ: راهنمای کتاب، «نامه یار افغانی (به مدیر مجله)»، س ۱۱ (تیر ۱۳۴۷)، ش ۴: ۱۶۰ - ۱۶۲ (ملخص)]

۲ چون قسمت آغازین و پایانی نامه ارتباطی با نسخه خطی و روش نامه بهارستان نداشت از اول و آخر نامه حذف شد. علاقه‌مندان می توانند به اصل مأخذ مراجعه فرمایند.